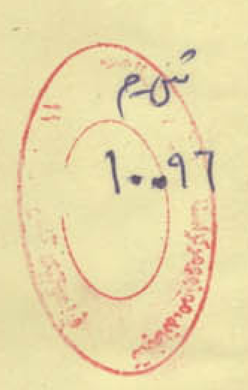
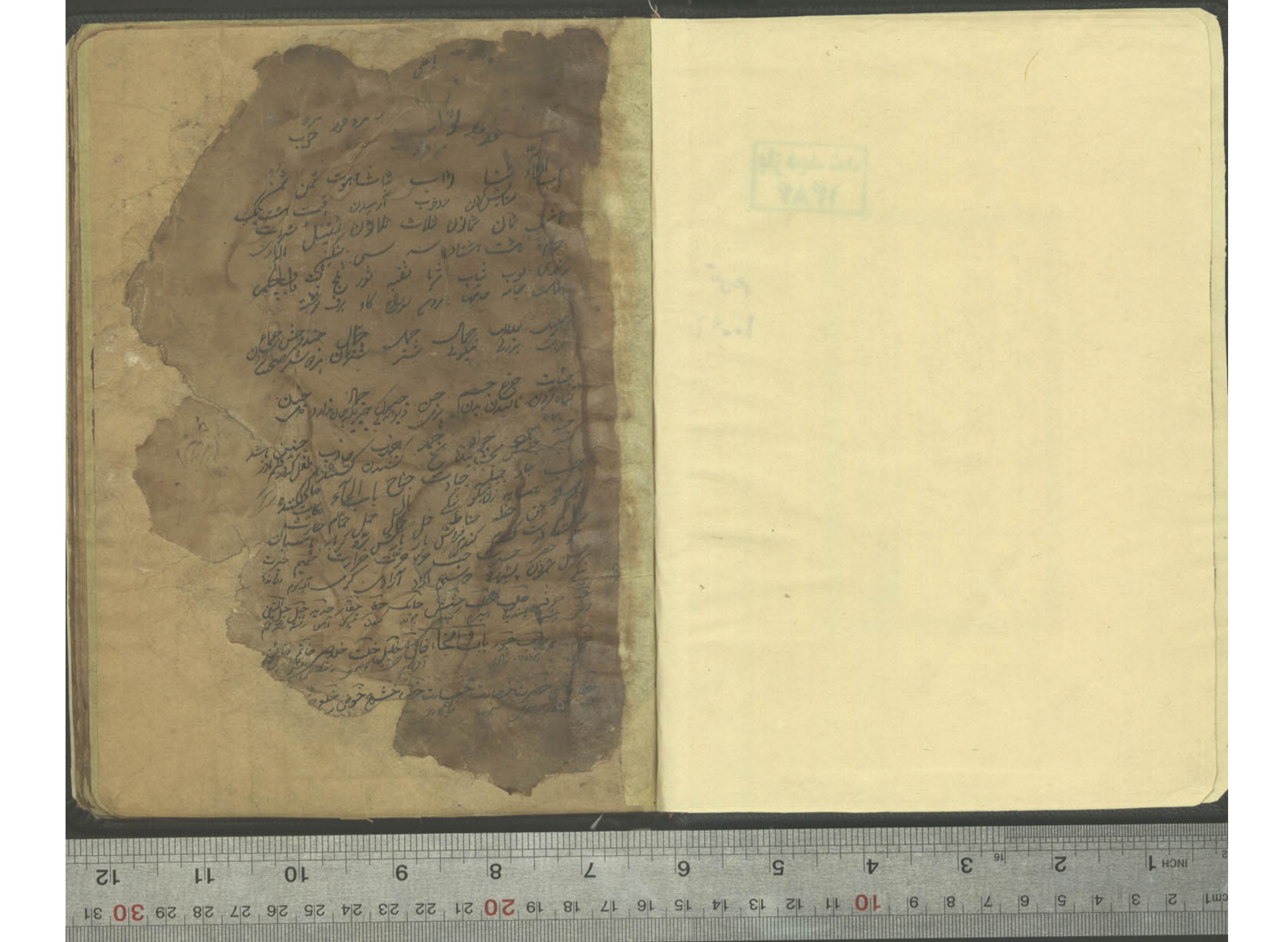

ش.م
۱۰۰۹۶



خلیفه خلفاء خشن خشم خدام خمس خمیس خمس
نایب نایبان درشت تمام کردن خدمتکار پنج پنجاه پنجشنبه
خروج خنزیر خنازیر خبر خمر خمار باب الدال
بیرون آمدن گراز خوکان بهتر شراب شراب آلوده(?)
دلیل دلالت دعوت داعی دنس دنیات دین
راه نماینده راه نماینده خواندن دعاگو ناکسی ناکسی
دیوان دریافت دقیق داشت درک دریافت دفع
دیوان دریافتن آرد ترسیدن دریافتن داشتن بازداشتن
درم دمس دایم دلال دوار دار درهم دینار دباغ
درم روشن همیشه دلال کننده خانه جماره درم جماره چرم ساز
داد دخن دخان بت جمان دنات دولت دیجور
جسله دخان بستی دنات باغیث تاریکی
باب الذال ذو ذکر ذریه دلیل موجه
خداوند زیرک فرزندان خوار
ذف ذنب ذات العین ذنب عقرب
کرگ گناه
ذبح ذبح ذبیل
کشتن جنبیدن
رباع ذخیره کعاب ... باب الراء
نهادن گنجشک
ذهب ذنب ذهب
زر ... رحیم ... رفعت
مهربانی ... بلندی
... پیغام
رحلت ... رس رساره ... رأس
کوچ کردن ... سرگردان گرد سر
... رکاب رجل رجلیت
مرد مردانگی

رجلیت رایت رجا ربح روح راحت رفاهیت
مردانگی علم امید ... جان آسایش آسودگی
رجعت ربح رتبه ربیع رخصت رسول باب الزاء
بازگشتن سود سعد بهار دستوری پیغامبر
زکی زیارت زعم زنجار زاد زبیب زمام زاویه
پاک زیارت کردن گمان زنگار توشه مویز مهار گوشه
زانیات زادی زبد زبده زلف زوج زجاج زاهد
زناکار ... کف گره آرایش جفت شیشه پرهیزگار
زرع زراع باب السین سرور سارق سبقت سد
کشت کشتها شادی دزد پیشدستی بستن
سادات سالم سجن سحق سما سلف سایل سایل
مهتران ... زندان سائیدن نشانه گذشته پرسیدن پرسنده
سبع سبعین سبع سباع سبت سیئه سیئات سطر سطور
هفت هفتاد درنده درندگان شنبه گناه گناهان خط خطها
ستر سقیم ساقط سهم باب الشین شیخ شیخ شحم
پرده پوشیدن بیمار افتاده تیر پیر پیران پیه
شحام شباب شیب شرف شرافت شجاع شجاعت
پیه فروش جوان جوانی بزرگ بزرگی دلیر دلیری کردن
شدید شکوه شاکی شرارت شر شوق شمس
سخت گله گله کننده بدی بدی آرزو آفتاب
شجعان باب الصاد صدق صداقت صبح شب صالح
دلیران راستی راستگو روشنی نیکو
صبیان صفا صدر صدور صحاح صفات صاد ساع
کودکان پاکی سینه سینها ... ...

صحیفه سموم صایم صرصر صفر صریر صفیر صفار صوت
نامه روزه روزه‌دار باد روی آواز قلم روی آواز

صبغ صبح صبی صعود صید صیاد صداع صفحه
رنگ کردن تندرستی کودکی سر بالا شکار شکارکن درد سر ورق

باب الضاد ضیا ضرب ضرر ضیق ضرورت ضلالت ضماد
روشنی زدن زیان تنگ حاجتمندی گمراهی

ضوضاء ضیغ ضمیر ضمایر باب الطاء طاهر طاعت طرب
آواز و داد میان گفتار اندرگشته اندرها پاک فرمان‌بردار شادی

طحان طنان طاغی طلوع طیر طایر طالع
[illegible] [illegible] [illegible] برآمدن آفتاب مرغ پرنده بخت

طرید طریق طلایه طناب طعم باب الظاء ظهر
دور کردن راه دیده‌بان ریسمان مزه پشت

ظهیر ظل ظن ظنبان ظلم ظالم ظلمت ظلام ظبی ظبیان
پشتیبان سایه گمان [illegible] ستم ستم‌کننده تاریکی تاریکیها آهو آهوان

ظفر باب العین عفو عدو عداوت عبد عبید عون
[illegible] بخشش دشمن دشمنی بنده [illegible] یاری

عطا عاد عمل عامل عتق عتیق عاتق عصیان عاصی
بخشش [illegible] کار کارکن آزاد آزادشده آزادکننده گناه گناهکار

عیادت عزل عاصر عزلت عود عشره عشر
بیمار دیدن [illegible] [illegible] کناره گرفتن بازگشتن ده ده یک

عتبه عدد اعلی باب الغین غفور غفار غرفه غضب
آستانه [illegible] شماره [illegible] آمرزنده [illegible] [illegible] [illegible]

غزا غازی غامض غذا غار [illegible]
[illegible] [illegible] مشکل خوراک [illegible]

یا علی

غدر غدار غلام غلامان غنم غنیم غنایم
فریب فریبنده پسر پسران [illegible] گوسفند [illegible]

غارت غبن غرامت باب الفاء فتح فتاح فعل فلاح
تاراج فریفتن تاوان [illegible] گشاینده کار رستگاری

فرط فصح فصیح فصد فساد فاسد فرید فرصت
بسیاری [illegible] [illegible] رگ زدن تباه شدن تباه‌شده تنها وقت

فقر فقیر فرس فارس فریس فاسق فطیس فضل
درویشی درویش اسب سوار [illegible] [illegible] [illegible] افزونی

فضایل فوق فوم فحم فنا فانی فیافی فقه فقیه
افزونیها زبر سیر [illegible] نیستی [illegible] بیابان دانش دانشمند

فتق فترت فتور فهوه فاره فخذ فخار فصل باب القاف قدس
گشادن سستی [illegible] [illegible] موش ران کوزه‌گر جدا کردن پاکی

قدوس قتل قاتل قتیل قرب قرابت قلب قلوب قرائت
[illegible] کشتن کشنده کشته نزدیکی نزدیکی دل دلها خواندن

قاری قصار قزاز قمر قمراء قید قاید قعید فرد
خواننده [illegible] [illegible] ماه ماهتاب بند بندکننده نشسته [illegible]

قوس قرطاس قبض قابض قلیل قلت قیوم قدیم
کمان [illegible] گرفتن گیرنده اندک کمی پاینده دیرینه

قطن قطان قمیص قانع قسم قاسم قسمت فرح قنات قنوات
پنبه پنبه‌زن پیراهن [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

قواریر قلاب قلنسوه باب الکاف کریم کاتب کاظم کتف
شیشه [illegible] کلاه بخشنده نویسنده خشم‌فروخورنده [illegible]

کاف کوکب کواکب کذب کاذب کحل کحال
[illegible] ستاره ستارگان دروغ دروغگو سرمه سرمه‌کش

ماعلی

کحوت کشف کتمان کربت کلیم کفور کنایت
پوشیدگی آشکار پنهان رنج کشیدن هم سخن ناسپاسی زیر کنت

کرامت کعب کلام کلمات کنز کرنبص کذاب کشیز
ناخجسته قاب یا سخن سخنها گنج کرفس دروغ گو بیخرد

باب اللام لطف لطافت لجة لجام لحن لبیب لبن
نوش خوشبوها گرداب لگام آواز عاقل شیر

لیل لهو و لعب لعن لاعن لقا لقوه لجاج لون
شب بازی نفرین نفرین کننده دیدار [illegible] آکنده رنگ

لطیف لطاف لهو لیث لائح لمعان تصدیق باب المیم
نیکو نیکو بهار شادی شیر آشکار درخشنده [illegible]

مسنده مصطفی ملک ملائک محرر ماضی مستقبل
بندیده برگزیده فرشته فرشتها نویسنده گذشته آینده

منعقد منقطع منهی مشور ملح ملیح ممیزه
بسته شده بریده آگاه کننده [illegible] نمک نمکین راست چپ

مجنون محبت مودت مغایبت معاونت مکافات مکاتبت
دیوانه دوستی غیبت کردن یاری نمودن پاداش دادن نامه نوشتن

مراکز مراسله محاسن مترقب مساهله مستقر
طلب پیغام [illegible] چشم داشتن کاهل انگاری قرار مکان

سراج منهج مستقیم مملوک مکتوب مسطور مرقوم ممتنع مشتعل
راه راست خریده شده نوشته شده [illegible] نوشته شده [illegible] افروخته

مرعوب مدعو منهمک میعاد باب النون نصرت نضارت
ترسیده خوانده شده [illegible] وعده گاه فیروزی تازگی

نسیان نحیا نساء نسوان ندا نفی نهی نهب
فراموشی زن زنان آواز [illegible] بازداشتن غارت

۴

نهضت نهیب نعت نخوت نقاب نطق ناطق
برخاستن [illegible] صفت خودبینی پرده سخن سخنگو

نیک نافه نحاس نوم نمل نار
[illegible] بوی خوش مس خواب مورچه آتش

صیحت نقض نافض نقص نقع نافع نبی باب الواو
شکستن شکننده [illegible] سود سود دهنده پیغمبر

وحید وعظ واعظ والد والده ولد وجه وجاهت
یکتا پند پند دهنده پدر مادر فرزند رو خوب رویی

وسع وسعت وهب واهب وارث وناج واضح
فراخی فراخ بخشیدن بخشاینده میراث بر [illegible] روشن

وسط واسطه ود وصلت وجود وفور وادی ودیعت
میانه میانجی [illegible] پیوند هستی بسیاری [illegible] امانت

وفات وبا باب الهاء هادی هند هندبا هنگ هلاک
مردن مرگ عام راه نماینده [illegible] کاسنی [illegible] برده

هتاک هول هذیان هیم هلال باب الیاء یحیی
برده در ترسیدن سخن بیهوده [illegible] ماه اول [illegible]

یمین یسار یسیر یراعه یابس یلمق یرلیغ یعقوب
[illegible] چپ آسان قلم خشک قبا [illegible] کبک دری

یعسوب یقظه ینبوع ینابیع یم یتیم یوم یحموم یوح
[illegible] بیداری چشمه چشمها دریا بی پدر روز دود آفتاب

باده یاس تمت معانی الالفاظ بعون الملک الوهاب
سخن بیهوده ناامیدی

از اصول دین بشنو کان پنج آمد در عدد اولین توحید که آن اصل الاصول ماستی
معنی توحید بر وفق اصول جعفری دان خدای واجب بالذات که فرد اراستی
هر صفتهای کمال و هم صفتهای جمال وز صفات نقص پاک و از جلال اعلاستی
هم صفات ذاتی او جمله باشد عین ذات بی شریک است واحد یکتا و بی همتاستی
نیستش انباز و ضد در هستی بود محال صانع هر ممکن و هم خالق اشیاستی
واحد و یکتا بود از جهت ذات اله وز صفتهای ثبوتی است وصف او [illegible]ستی
عالم و قادر دگر حی و مرید و مدرک است ذات پاک او قدیم و صادق و گویاستی
واز صفات نقص میباشد منزه کردگار کان صفات سلبی آمد حق بری ز آنهاستی
نه مرکب بود و جسم و نی جز و نه محل بی شریک است و معانی هم غنی ز اشیاستی
در بیان اصل ثانی از اصول دین که عدل است اصل دوم از اصول دین بود عدل ای عزیز
کان کمال فعل حق در جمله اشیاستی میکند ایجاد افعال از طریق اعتدال
زانکه از افراط و از تفریط او استغناستی حق مبرا باشد از قبح و شر و در ظلم ز دور

از پی بهبود بر و افعالش زینهاستی نیست فعل او مگر با حکمت و با غرض شده
کان غرضها و فواید عاید ماستی صاحب لطف است حق نسبت بسوی بنده گان
بر صلاح بنده گان افعال آن داناستی خلق کرده بنده را با قدرت و با اختیار
جبر و تفویض اعتقاد فرقه اعماستی از اصول دین نبوت سیم آمد ای عزیز
معنیش بشنو که اندر طی این انشاستی بالاصاله دان ریاست بهر معصوم از بشر
از خدا بر خلق کاندر دین و هم دنیاستی از زبان [illegible] اقرار و از دل اعتقاد
که بحق پیغمبر ما صاحب اسراستی نام نامیش محمد و والدش عبدالله است
بر تمام انس و جن پیغمبر والاستی معجز و کشف و کراماتش فزون از حد و حصر
نیست مخفی بلکه خورشید جهان آراستی بعض از آن معراج جسمانی و هم شق القمر
بعض از آن قرآن که سیف قاطع براستی انبیا را خاتم آمد شرع و دینش تا قیام
هم شفیع مؤمنان در محشر کبراستی از اصول دین چهارم دان امامت وان بود
پیشوای اعظمی را کان ز انواع ماستی هم بود معصوم و هم منصوب و منصوص و افضل از بشر

نص و نصب از جناب کبریا هستی
بعد پیغمبر چنین شخصی امام حجت است صادق

جانشین مصطفی و خلق را مولا استی
از لزام بر مکلفان شود ثابت راز

هم اطاعت داریش امور دین و هم دنیا استی
باید اقرار صریح و اعتقاد پس صحیح

که علی بعد از پیمبر پیشوای ما استی
آن علی ابن ابیطالب که بن عم نبی است

صهر خیر الانبیا و شوهر زهرا استی
نیست خالق نیست رب ولیک باشد نبی

بعد ازین ممکن است و حجت کبری استی
او امام اول است بعد فرزندش حسن

آنکه از سم ستمگر کشته مسموم استی
پس حسین بن علی بن ابیطالب شناس

کو امام سیم است و کشته اعدا استی
از امامان چارمین باشد علی بن الحسین

آنکه او سر خیل اسیران همه جا استی
بعد فرزندش محمد باقرش باشد لقب

وارث علم نبیین بچنین مولا استی
بعد ازان فرزند باقر جعفر صادق شناس

او امام ششم و از عترت طه استی
بعد ازان موسی ابن جعفر دان امام هفتمین

کاظم الغیظی که زندان غمش ادا استی
بعد فرزندش رضا باشد امام هشتمین

۶

آنکه از زهر ستم مقطوع الاحشا استی
پس علی را محمد کش جواد و هم تقی آمد لقب

از امامان نهم است منبع تقوی استی
پس علی بن محمد آن که خوانندش نقی

او امام دهم است و قبله دلها استی
بعد فرزندش حسن باشد امامی عشر

عسکری ورا لقب شاهنشه والا استی
بعد ازو فرزند او مهدی بود ثانی عشر

کو امام این زمان و صاحب ما استی
[illegible] غایب است آن [illegible] سرور الاتقیا

همچو خور اندر سحاب است و جهان آرا استی
زاده حق ظاهر شود سازد جهان از کفر پاک

لشکرش خیل ملک با حضرت عیسی استی
بر کشد آن شه [illegible] عدل و داد [illegible]

کی بود یا رب که این نور از افق پیدا استی
از ره صدق [illegible]

عود روح و حشر اجساد جزای ما استی
حق تعالی زنده گرداند جمیع بنده گان

در قبور و برزخ و روز جزا غوغا استی
عالم برزخ هیولای مثالی جای روح

لیک در قبر و قیامت این بدن برپا استی
عرصه آن نو بحشر از ثواب و از عقاب

بنده را بر وفق اعمالش حساب املا استی
حشر و میزان و حساب و نشر و دیوان و صراط

جنت ... خدمت وی اخفا سنی حق بود اذن شفاعت ... اعراف است حق
اصل پنجم باشد این و غیر یکی بیجا بمعنی فصل دوم در بیان ایضاح الفاظ مفرده
توحید است بدانکه بیان مطالب مذکوره در توحید بدین اصل و شرح است
پس توحید یعنی خداوند واجب الوجود بالذات که صاحب جمیع صفات کمال
و جمالست و منزه از جمیع صفات نقص و صاحب جلالست صفات ذاتیه او عین ذات
اوست واحد و یکتاست و بی شریک و بی همتاست پس خداوند واجب الوجود
است یعنی خدا که هستی او ضروریست نظر بذات او و نیستی او ممتنع و محال است
نظر بذات او یعنی چون وجود بمعنی منشا اثر عین ذات اوست نه وجود بمعنی بودن
هستی پس هستی او لازم است و ضروری بملاحظه غیر زیرا که اثبات شیء از برای
نفس او لازم است بملاحظه ذات او بدون ملاحظه غیر زیرا که سلب شیء از نفس
محال است یعنی ذات او مثل ذات ما نیست که ما میشود باشیم و میشود
نباشیم و هستی ما ضروری نمیشود مگر بسبب غیر که مشیة الله باشد پس واجب

واجب بالغیر هستیم و خداوند عالم واجب بالغیر نیست بلکه واجب الوجود
بالذات است و ذات او علت اثبات وجود از برای ذات است پس
صاحب جمیع صفات کمال است نخست یعنی هر صفتی که بودن او باعث
نقص ذات خداوند عالم است چون علم و قدرت و حیات خداوند عالم
دارنده این صفات و صاحب اینهاست و غایب اینها و صاحب جمیع صفات
جمال است یعنی هر صفتی که بودن آن سبب نیکویی فعل و کارهای خداوند عالم است
و نبودن اینها سبب نقص کارهای او است چون خالقیت و رازقیت و ما
و مانند اینها خداوند عالم در مقام فعل دارنده و صاحب اینهاست پس
و منزه از جمیع صفات نقص است نخست یعنی هر صفتی که بودن و مرگ و بودن
و مانند اینها خداوند عالم پاک و منزه است از اینها و صاحب جلال و بلند
یست از اینها پس و صفات ذاتیه او عین ذات اوست نخست
یعنی علم بمعنی سبب ظاهر شدن چیزها و قدرت بمعنی سبب ... داشتن

بر کردن و نکردن کار ها است یعنی بسبب متصف شدن بعلم و قدرت
عین ذات خداوند عالم است نه زائد بر ذات او ص و احد است
ش یعنی یگانه مطلق است ص و یکتا است ش یعنی اجزاء ندارد یعنی ماده
و صورت و دست و پای و سر و گردن و مانند اینها ندارد ص بی شریک است
ش یعنی غیر خداوند عالم ذاتی نیست که واجب الوجود بالذات باشد ص
و بی همتا است ش یعنی یعنی شبیه در صفات ندارد یعنی غیر خداوند عالم ذاتی
نیست که کامل در صفات باشد و صفات ذاتیه او عین ذات او باشد و غیر خدا
وند عالم ذاتی نیست که خالق خلق باشد و غیر خداوند عالم ذاتی نیست که معبود
بحق باشد ص و صفات ثبوتیه خداوند عالم در این بیت مذکور است بیت
قادر و عالم و حی است و مرید و مدرک هم قدیم و ازلی و متکلم صادق ش
قادر است یعنی توانا است باین معنی که ذات خداوند عالم بسبب توانا است
داشتن بر کردن و نکردن کارها است ص و عالم است ش یعنی دانا

است باین معنی که ذات خداوند عالم بسبب [illegible] و منکشف شدن چیزها
است ص و حی است ش یعنی زنده است باینمعنی که ذات خداوند عالم
سبب صحت متصف شدن بعلم و قدرت است ص و مرید است ش
یعنی اراده دارنده و با قصد و شعور است در کارها که باینمعنی که علم دارد بمصلحت
بعضی از کارها که اقتضا میکند قصد کردن آنها را و علم دارد بمفسده بعضی
از کارها که اقتضا میکند قصد نکردن آنها را ص و مدرک است ش
درک کننده و دانا است بجمیع جزئیات باینمعنی که خداوند عالم علم دارد بدیدنیها
تا بدون چشم دیده و علم دارد بشنیدنیها بدون گوش و علم دارد بسایر جزئیات
بدون آلات ص و قدیم است ش یعنی همیشه بوده است و همیشه خواهد بود
ص و متکلم است ش یعنی ایجاد کننده کلام است باینمعنی
که قدرت دارد بر ایجاد کردن کلامی که دلالت کند بر اراده
ص و ازلی است ش یعنی ابتدا ندارد ص و ابدی است ش
یعنی انتها ندارد ص و سرمدی است ش یعنی ابتدا و انتها ندارد
ص و صادق است ش یعنی راست گو است باینمعنی که قدرت
دارد بر ایجاد کردن کلامی که مطابق واقع باشد و کلام او همه مطابق
واقع است ص و صفات سلبیه خداوند عالم در این بیت
مذکور است بیت نه مرکب بود و جسم نه مرئی نه محل بی شریک است

بکست و معانی از غیر دان خالق صفت مرکب نیست پنجم
یعنی اجزاء ندارد با آنمعنی که ماده و صورت و سر و گردن و دست و پا و مانند اینها
ندارد صفت مرئی نیست ششم یعنی بدیده دیده نمیشود نه در دنیا و نه در آخرت
صفت محل نیست هفتم یعنی مکان حلول کردن عرض و حوادث و اسقام
و آلام نیست پس معنی خوشنود کردن و غضب او بندگان عالم آنست که جزای خوش
به نیکوکاران میدهد بدون عارض شدن خوشنودی و معنی خشمناک کردن خداوند
عالم این است که بدکاران را جزای بد میدهد مثل کسیکه خشمناک باشد در
کسی بدون اینکه خشمناک باشد حق باشد شریک نیست و نفی ذاتی بغیر از خداوند
عالم نیست که واجب الوجود بالذات باشد حق بی معانی است نهم نفی صفات
ذاتیه خداوند عالم که علم و قدرت و حیوة است امر قدیم زائد بر ذات و قائم
بذات خداوند عالم نمیباشد بلکه عین ذات خداوند عالم میباشد و واجب الوجود
بالذات کل منحصر در یک فرد میباشد که خالق عالم باشد حق غنی است نفی خداوند
عالم محتاج نیست بغیر نه در ذات و صفات خود و نه در افعال و کارهای خود
و احتیاج بمعین و وزیر ندارد و صفات او بذات کافیست در همه چیز و دفع
احتیاج کننده همه ممکنات است در همه امور فصل سیم در بیان عقاید
دین و مذهب بی تفصیل با ذکر دلیل است بدانکه اصول دین پنج است
اول توحید است که کمال واجب الوجود بالذات است در ذات او دوم

عدالت

دوم عدل است که کمال واجب الوجود بالذات است در افعال او سیم
نبوت است که ریاست الهیه است بالاصالة از برای بشر معصوم اعلم
بر مکلفین در امر دنیا و دین چهارم امامت است که او ریاست الهیه
است عامه بر وجه نیابت خاصه از برای بشر معصوم منصوب منصوص
اعلم بعد از رسول اکرم از جانب خاتم النبیین بر جمیع مکلفین در امر دنیا و دین
پنجم معاد است که زمان جزای عباد است و عود ارواح و حشر اجساد است
توحید بحسب تصور بشری عباد نسبت داده از نسبت دادن مکلف واجب الوجود
بالذات را بسوی یکانگی از همه جهت چون یکانگی ذاتیه و یکانگی صفاتیه و یکانگی
جزئیه و یکانگی افعالی و یکانگی عباداتی و مراد از یکانگی ذاتی آنست
که اجزاء عقلیه یعنی جنس که مابه الاشتراک است و فصل که مابه الامتیاز است
در ذات او نیست و اجزاء خارجیه یعنی ماده و صورت ندارد و اجزاء عنصریه
و جسمیه و غیر جسمیه یعنی سر و گردن و دست ندارد و پای و مانند اینها ندارد و
و مراد از یکانگی صفاتی آنست که تعدد در صفات ذاتیه او در واقع نیست
بلکه همه عین ذات میباشند و مراد از یکانگی جزئیه آنست که تعدد در
افراد جزئیه واجب الوجود بالذات نیست و مراد از یکانگی افعالی
آنست که غیر از ذات خداوند عالم ذاتی نیست که خالق خلق باشد
و مراد از یکانگی عباداتی آنست که غیر از خداوند عالم ذاتی نیست که معبود بحق

باشد پس مراد از یگانگی آنست که شریکت ندارد و در صفات ثبوتیه ندارد و در اعتقاد
دیگر آنکه در ذات او نیست جزو عقلی و خارجی و عنصری ندارد و مراد از نیست
که واحد از اعداد او است با آنکه یکی نوع از جنس است و بحسب معنی نقص است
که مکلف در دل اعتقاد کند و بزبان اقرار کند که خداوند واجب الوجود بالذات
که صاحب جمیع صفات کمال و جمال است و منزه از جمیع صفات نقص و صاحب
جلال است و صفات ذاتیه او عین ذات او است و صفات ثبوتیه ذاتیه او
در این بیت مذکور است بیت قادر و عالم و حی است و مرید و مدرک
هم قدیم و ازلی و متکلم و صادق و صفات سلبیه خداوند عالم در این بیت مذکور
است بیت نه مرکب بود و جسم نه مرئی نه محل بی شریکست و معانی تو غنی دان
خالق پس باید خداوند عالم را به پنج صفت شناخت اول آنکه خالق عالم و
ممکنات است دویم آنکه واجب الوجود بالذات است سیم آنکه صاحب
جمیع صفات کمال و جمال است چهارم آنکه منزه از جمیع صفات نقص
و صاحب جلال است پنجم آنکه صفات ذاتیه او عین ذات او است
و باید فهمید که توحید و یگانگی از پنج جهت است اول توحید ذاتی یعنی ذات
او بسیط است و جزو ندارد و تعدد در جزئیات واجب الوجود بالذات نیست
دویم توحید صفاتی سیم توحید ذاتی و صفاتی چهارم توحید در افعالی
یعنی خالقی غیر خدا نیست پنجم توحید عباداتی یعنی بندگی را از برای خدا

را از برای خدا باید کرد و بس و غیر او را با او شریک نباید کرد پس باید
دانست که در اصول دین اصل پنج اعتقاد است که در اعتقاد از اصول دین است
که بسبب اینها دین حاصل میشود و مکلف داخل در دین سید المرسلین میشود و بدون
اینها صاحب دین نمیباشد و منکر آن نجس است و داخل بهشت نمیشود و با تقصیر
مخلد در آتش جهنم خواهد بود با عذاب ابدی و یک اعتقاد دو جهت دارد دو
جنبه دارا [illegible] و اعتقاد در اصول طاهیت که بسبب اینها مذهب جعفری
و طریقه اثنی عشری حاصل میشود و شخص امامی و اثنا عشری برادر صادق
محسوب می آید و بسبب اینها مستعد و داخل شدن در بهشت میگردد و منکر آن پاک است
و لیکن داخل بهشت نمیشود و با تقصیر مخلد در آتش جهنم و معذب میباشد
اول آنست که از برای عالم صانعی است و خالقی است که واجب الوجود بالذات
است و خالقی است که واجب که هستی او ضروری است بسبب ذات او و نیستی
ممتنع و محال است نظر بذات او بدلیل عقلی و نقلی اما دلیل عقلی پس آنست
که کلی ممکن یا کل ممکن از عدم بوجود نمیتواند بیاید مگر آنکه غیر او را ایجاد بکند
زیرا که خود نمیتواند خود را ایجاد کند بواسطه آنکه اگر در حال ایجاد خود وجود
هستی داشته باشد تحصیل حاصل لازم می آید و اگر هستی نداشته باشد
لازم می آید که چیزیکه نیست باعث هستی بشود و با وجود مساوی بودن
هستی و نیستی بالنسبه بذات او ترجیح هستی بلا مرجح و این محالست بدیهیه

عقل پس باید ایجاد کننده آن ممکن غیر او باشد و آن غیر یا واجب الوجود بالذات
بالذات یا ممتنع الوجود زیرا که آن چیز یکه منحصر میشود در این سه قسم تقسیم
که ممکن و واجب و ممتنع است پس بنا بر نفی محال است که ممتنع الوجود ایجاد کننده
ممکن الوجود و واجب الوجود بالذات باشد نه ممکن الوجود و نه ممتنع الوجود پس
بجمیع ممکنات در هستی خود محتاج میباشند بواجب الوجود بالذات پس
اگر واجب الوجود که موقوف علیه وجود ممکن است موجود نباشد هیچ چیز موجود
نخواهد بود و این خلاف حس است و دلیل نقلی در این مطلب بسیار است از جمله
آنهاست آیه الله الذی خلق السموات والارض یعنی خدا آن خداییست که خلق
کرد آسمان و زمین را و از جمله آنهاست آیه خلق الانسان من نطفه یعنی ایجاد
کرد خداوند عالم انسان را از نطفه منی و از جمله آنهاست آیه شریفه
خلق لکم ما فی الارض جمیعا یعنی ایجاد کرد خدا از برای شما همه چیزها را که در زمین
میباشند و ایضا مروی است که مردی عرض کرد بحضرت صادق ع که دلالت
بفرما مرا بسوی خدا که جدل کنندگان بسیار بر من جدل میکنند حضرت فرمود
که آیا هرگز سوار کشتی شده عرض کرد بلی فرمودند آیا کشتی تو شکست
در جائیکه کسی نبود که بفریاد تو برسد عرض کرد بلی فرمودند آیا در آن حال
دل تو علاقه گرفت بآنکه کسی هست که قدرت دارد که ترا نجات بدهد
عرض کرد بلی فرمودند آنکس که قادر است بر این در جائیکه هیچکس نیست

[illegible] را در برسد آن خداست و این اعتقاد از جمله اصول دین است و منکر آن از
از جمله کفار است چون ثابت شد که ایجاد کننده عالم باید واجب الوجود بالذات
الوجود بالذات [illegible] میباشد [illegible] آنست که آن صانع واجب الوجود بالذات
صاحب صفات کمال و جمال است نه ناقص صفات یا [illegible] که از برای
خداوند عالم صفات ذاتیه است که ثابت است از برای ذات او و هستی این
جایز نیست چون علم و قدرت و حیات که آنها را صفات ذات و صفات ثبوتیه
حقیقیه و صفات کمال نیز میگویند و صفات [illegible] اضافیه نیز میباشد که هستی
و نیستی آنها بدو اعتبار جایز است چون خالق بودن [illegible] بودن و رحمن بودن
و رحیم بودن وجود داشتن و مانند آنها و این صفات ثابت است از برای خداوند
عالم و ذات خداوند عالم صاحب صفات ذاتیه است نه نایب آن صفات بالمعنی
باین معنی که بدون علم باشد و کار علم بکند یا اینکه بدون قدرت باشد و کار قدرت را
بکند چنانکه بعضی اعتقاد کرده اند بدلیل عقلی و نقلی اما دلیل عقلی آنست
که صفات ذاتیه مذکوره صفات کمال میباشند که باعث نقص صاحب خود در
در صورت غیبت بشود و هر صفت کمال که باعث نقص صاحب خود بشود ثبوت
آن از برای خدا ممکن است از جهت نبودن مانع و هر چه از برای خدا ممکن است
لازم نباید و دلیل نقلی در این مطلب بسیار است از جمله آنهاست ان الله علی
کل شیء قدیر یعنی بدرستیکه خدا بر هر چیز قادر و توانا است و صاحب قدرت است

قدرت است نظر بوضع لفظ قدیر و از جمله آیات است ان الله سمیع و علیم یعنی بدرستیکه خدا شنونده و دانا است و صاحب علم است و از جمله آیات است لا اله الا هو الحی القیوم یعنی خداوند عالم خدائیست که نیست خدائی بجز او [illegible] و نگاه دارنده است امر مخلوقات [illegible]

[illegible] صفات [illegible]

سیم آنست که خداوند [illegible] صفات کمال و ذات است و منزه از جمیع صفات نقص [illegible] نقص چنین است [illegible] و مانند اینها بدلیل عقلی و نقلی اما عقلی پس آنست که چون متصف بودن هذه الصفات نقص است [illegible] و مکان است که با واجب الوجود لذاته بودن منافات دارد زیرا که مرکب بودن و جسم بودن و مانند اینها مستلزم احتیاج و اجزاء و ترکیب کننده است [illegible] و محتاج بودن منافی واجب الوجود لذاته است و همچنان اگر محل حوادث باشد متغیر خواهد بود و تغیر حادث است و حادث ممکن است نه واجب الوجود و ادله نقلیه بسیار است چنانکه خداوند عالم فرموده لا تدرکه الابصار یعنی درک نمیکند او را چشمها و این عقاید از جمله اصول مذهب است بلکه [illegible] که از جمله لوازم [illegible] خداوند عالم جسم کالاجسام نیست از جمله اصول [illegible] و از جمله لوازم [illegible] جسم کالاجسام [illegible] از جمله اصول [illegible] و منکر این عقاید از مذهب حقه [illegible]

چهارم

چهارم آنست که صفات ذاتیه خداوند عالم عین ذات اوست یعنی که عالم بودن [illegible] صفات [illegible] عالم بودن [illegible] قدرت [illegible]

[illegible] ذات او است [illegible] بدلیل عقلی و نقلی اما دلیل عقلی پس آنست که اگر حیات و علم و قدرت [illegible] غیر ذات واجب الوجود لذاته در مرتبه ذات و محتاج و نقص [illegible] مستلزم احتیاج و امکان است و احتیاج و امکان با واجب الوجود بالذات بودن منافات دارد و همچنین اگر قدرت مثلا زائد بر ذات او باشد دهنده آن قدرت یا ذات او است یا غیر ذات او اگر ذات او باشد یا بدون قدرت داده و این تحصیل حاصل است [illegible] قدرت داده و این محال است یا با قدرت قدرت داده و این تحصیل حاصل است و محال است و اگر غیر ذات او باشد لازم می آید احتیاج بغیر و محتاج خدا و واجب الوجود بالذات نخواهد بود و همچنین است حال حیوة و سایر صفات و دلیل نقلی حدیث شریف است که مروی است از حضرت صادق علیه السلام که آنحضرت فرمودند لم یزل الله عز و جل و العلم ذاته و لا معلوم و السمع ذاته و لا مسموع و البصر ذاته و لا مبصر و القدرة

ذاته ولا مفقود یعنی [illegible] خدا [illegible] در حال آنکه علم عین ذات
او بود [illegible] جمیع معلومات [illegible] است و [illegible] سمیع و علم بمسموعات عین
ذات او بوده است در حالتیکه هیچ [illegible] نبوده است و علم [illegible]
بدیدنها عین ذات او بوده در حالتیکه هیچ دیده [illegible] نبوده [illegible]
عین ذات او بوده است در حالتیکه هیچ [illegible] نبوده [illegible]
اعتقاد دیگر از جمله اصول مذهب است [illegible] اعتقاد [illegible]
است [illegible] مذهب جعفری بیرون [illegible] آن است که آن
[illegible] واجب الوجود بالذات است که صاحب جمیع صفات و
کمال [illegible] و جمال و منزه از جمیع صفات نقص و صاحب
جلال است صفات ذاتیه او عین ذات او است
واجب [illegible] یکی است و بی شریک و بی همتا است بدلیل عقلی
و نقلی اما دلیل عقلی اول آنست که تعدد واجب الوجود مفهو
می است از مفاهیم و هر مفهومی یا واجب است یا ممتنع اگر
تعدد واجب باشد لازم می آید که واجب الوجود موجود باشد
زیرا که وجود تعدد از ذات واجب خواهد بود نه از غیر ذات
او که مستلزم [illegible] است و از ذات بودن مستلزم
این است که ذات واجب بدون تعدد موجود نباشد

بانکه

با آنکه [illegible] فردی از افراد واجب بدون تعدد [illegible] چنین باید
این فرد واجب نباشد والا لازم تخلف لازم از ملزوم
[illegible] و این محال است پس باید واجب الوجود موجود نباشد و این خلاف
[illegible] ثابت شد [illegible] تعدد ممکن الوجود
باشد [illegible] واجب الوجود [illegible] ممکن الوجود
باشد و این محال [illegible] تعدد واجب الوجود
ممتنع باشد یعنی از برای خدا [illegible] ذات نباشد
و ثانیا آنکه هر گاه از برای خدای عالم شریک باشد خالی از این
نیست یا آنکه هر یک از این دو شریک [illegible] کنند یا
شد بکنند یا نمیتوانند اگر نمیتوانند هر دو عاجز خواهند بود [illegible] خدا
نخواهند بود و اگر میتوانند بکنند هر یک [illegible] نخواهند [illegible]
خالی از این نیست [illegible] دیگری [illegible] مانع [illegible] آن یکی [illegible]
اگر نتوانند اولی عاجز خواهد بود و اگر [illegible] اولی عاجز خواهد
بود و اگر [illegible] عاجز خواهد بود و عاجز خدا نخواهد بود و دلیل
نقلی در این باب بسیار است چنانچه خدای عالم فرموده است
لو کان فیهما آلهة الا الله لفسدتا و در جای دیگر فرموده است اذا لذهب
کل اله بما خلق و لعلا بعضهم علی بعض و نیز فرموده است قل هو الله

یاعلی

احد الله الصمد لم یلد و لم یولد و لم یکن له کفوا احد یعنی بگو ای محمد
که خداوند عالم یکتاست و احد و منفرد در ذات و صفات است یعنی
غنی علی الاطلاق و رفع احتیاج کننده ممکنات است و نزاییده کسی او را
نشد او از کسی چنانکه مریم زایید عیسی را و عیسی زاییده شد از [illegible]
احدی همتا و مانند و کفو او یعنی واحد و منفرد در صفات [illegible]
از جمله اصول دین است و منکر این اعتقاد [illegible] است
و با تقصیر مستحق خلود در آتش جهنم است [illegible] بحسب معنی تصوری عبارت
از بودن افعال واجب [illegible] میان افراط و تفریط و بحسب اعتدال
و بحسب معنی [illegible] آنست که مکلف بداند و اقرار کند که خداوند واجب
الوجود [illegible] است و در جمیع افعال کامل است و از ظلم منزه و مبرا است
[illegible] و در وجود معرا است و جمیع فعلهای او نیکو است و با غرض و فایده
است که عاید به بندگان او است و صاحب لطف بر بندگان است و فعل او همه
بر وفق مصلحت ایشانست و خلق کرد بندگان همه را با قدرت و اختیار
بدون تفویض و اجبار پس باید دانست که در این اصل نیز پنج اعتقاد
است اول آنست که خداوند عالم عادل است بعدل مقابل جور و ظلم
باینمعنی که خداوند عالم ظالم و ستمکار نیست و قبیح و شرور در فعلهای
او نیست بدلیل عقلی اما دلیل عقلی پس آنست که خداوند عالم عالم و غنی

یاعلی

غنی بحال است که ظلم نکند زیرا که ظلم قبیح است و قبیح را کسی میکند که محتاج و یا
جاهل باشد و اما دلیل نقلی پس بسیار است از جمله اینها قول خداوند عالم
است ان الله لا یظلم مثقال ذرة یعنی بدرستیکه خداوند عالم ظلم نمیکند بر بندگان
[illegible] اعتقاد دیگر اعتقاد بعدل مقابل جور است از اصول دین است
[illegible] دیگر فریضه است [illegible] و با تقصیر مستحق خلود در جهنم است
[illegible] فعلهای خداوند عالم نیکو است بحسب عقل باینمعنی
که هر چیز نیکو است [illegible] حکیم است [illegible] خداوند عالم بجای آورد چون خلق کرد بندگان و تکلیف
کردن ایشان و باشند اینها [illegible] که خداوند عالم بجای میاورد
بسبب بجای آوردن او نیکو میشود [illegible] امر کردن خداوند
عالم نیکو میشود و از امر کردن و نهی کردن قبیح میگردد [illegible] اشاعره که جماعتی
میباشند از جهال چنین میگویند زیرا که حسن و قبح اشیا عقلی است [illegible]
و باین سبب منکر شرع چون دهری نیز حکم میکنند بقبح ظلم و حسن احسان
چنانکه از آیات و اخبار نیز مستفاد میشود و این اعتقاد که اشاعره
از جمله اصول مذهبست و منکر این اعتقاد که اشاعره میباشند از مذ
مذهب جعفری بیرونست سیم آنست که جمیع فعلهای خداوند عالم
باغرض و فایده است که عاید به بندگان او است باینمعنی خداوند عالم
هر کاریکه میکند از جهت فایده میکند که عاید به بندگان او میشود در دنیا

با آخرت و لغو و عبث نباشد زیرا که اگر چنین نباشد لازم می آید که فعل
خداوند عالم [illegible] فرموده اند و ما خلقت الجن و الانس الا لیعبدون یعنی خلق نکردم
جن و انس را مگر آنکه مرا بندگی کنند و ایضا فرموده اند افحسبتم انما خلقناکم عبثا
یعنی آیا گمان کردید که ما شما را عبث خلق کردیم چنین نیست که گمان کرده
کردید و ایضا فرموده اند کل نفس بما کسبت یعنی تکلیف کرد خداوند عالم از برای
آنکه جزا بدهد هر نفس را در آخرت در عوض آنچه که کسب کرده در دنیا و ما
[illegible] و این اعتقاد نیز از جملهٔ اصول مذهبست و منکر این
اعتقاد چون اشاعره از مذهب جعفری بیرونست چهارم آنست
که جمیع فعلهای خداوند عالم مشتمل است بر لطف و اصلح بحال عباد
که واجبست بوجوب عقلی بر خداوند عالم باین معنی که لطف که عبارت
عبارتست از تفضلی که نزدیک میکند بندگان را باطاعت و دور میکند
بندگان را از معصیت بسبب غرض الهی از خلق کردن بندگان
تمام میشود واجبست بر خداوند عالم بوجوب عقلی که ترک
آن باعث مذمتست و قبیح است و باید که آن چیزی که اصلح بحال
بندگانست بمقتضای لطف بجای آورد تا آنکه قبیح لازم نیاید چنانکه
خداوند عالم در قرآن فرموده اند و لولا فضل الله علیکم و رحمته یعنی اگر نمی بود
باشد فضل خدا بر شما و رحمت او بلکه فضل و رحمت خداوند عالم شامل

شامل حال تمامست و این اعتقاد نیز از جملهٔ اصول مذهبست و منکر این
اعتقاد چون اشاعره از مذهب جعفری بیرونست پنجم آنست که
خلق کرده خداوند عالم جمیع بندگان را با قدرت و اختیار بدون تفویض
و اجبار باین معنی که [illegible] بندگان که بجای بیاورند بجای بیاورند با احتیاج
داشتن [illegible] بجای آوردن آن کار بسوی خداوند عالم چنانکه در
اصل وجود و حیات و قدرت [illegible] احتیاج بخداوند عالم میباشند و قدرت
رت دادن از خداست و [illegible] فعل [illegible] مباشرت آن از بنده
است و هر چه را در حاصل شدن فعل مدخلیت [illegible] اینکه بنده مجبور
و بی اختیار باشد و بجای آلت فعل باشد چنانکه اشاعره [illegible]
بنده مستقل باشد و محتاج بخداوند عالم نباشد چنانکه معتزله [illegible]
امر بندگان بین الامرین است زیرا که جبر مستلزم [illegible] کردن او
است و این همیشه نیست پس احتیاج نیز همیشه نیست چنانکه خداوند عالم
فرموده اند لا اکراه فی الدین یعنی در دین اکراهی نیست و فرموده اند کل یوم
هو فی شان یعنی در هر زمان خداوند عالمیان در کاری و حالیست
معطل نیست و چنانکه روایتست از جناب صادق ع که فرموده
اند لا جبر و لا تفویض بل امر بین الامرین یعنی در افعال اختیار [illegible]
بندگان نه جبر است که فعل از خدا باشد و با این حال ایشان را عذاب

کنند نه تفویض است که بندگان مستقل باشند و محتاج بخدا نباشند بلکه
امر ایشان میان این دو امر است که بهمه خلقت بر ... است و این اعتقاد نیز از جمله
اصول مذهب است و منکر این اعتقاد در مذهب جعفری بیرونست سیم نبوّت
بحسب معنی شرعی عبارتست از خبر دادن بشر معصوم از کنایهاان یا احکام
خداوند عالمیان که متعلق است باعتقاد و عمل بندگان بی واسطه و باشد آن بعد از
اثبات نبوّت بمجموع بار ریاست الهیّه بالاصاله در امر دنیا و دین بر
بر مکلّفین کلاً یا بعضاً و عبارتست از بودن بشر بزرگوار نبی و خبر دهنده
و دلیل بر نبوّت آنست که مدعی شود بزبان اقرار که پیغمبر ما محمد بن عبد الله
پیغمبر بر حق است و ظاهر شد بر دست او معجزات چند که از جمله آنهاست معراج
جسمانی و شق القمر و قرآن و فرستادن ... پس لزوم عقل بودن
بندگان مثل پیغمبران که پیش از او مبعوث شده اند ... بندگان
و لیکن معصوم از جمیع گناهان و افضل پیغمبرانست و دین او باقیست تا روز
قیامت و او ... اذن شفاعت پس باید دانست که در این اصل
نیز پنج اعتقاد است اول آنست که پیغمبر ما محمد بن عبد الله پیغمبر بر حق است بسوی
انس و جان با معجزات چند که از جمله آنهاست معراج جسمانی و شق القمر
و قرآن بدلیل عقلی و نقلی اما دلیل عقلی پس آنست که مقصود اصلی از خلق کردن
بندگان رسانیدن ایشانست بنعیم ابدی آخروی چنانچه اشاره باین

اشاره باین شد در باب عدل و این موقوفست بر تحصیل قابلیت
و آن محتاج است بمعرفت احکام الهیّه ... و از جهة نقصان عقلها که
دارد ... قابلیّت ما در وحی و الهام موقوف است بر فرستادن
پیغمبری که بیان آنها کند بر وجهی که حجت الهی تمام شود تا اگر واجب شود بر
بندگان تصدیق ایشان زیرا که اگر چنین نباشد لازم می آید که فعل خدا عبث
باشد و این باطلست و محمد بن عبد الله صلی الله علیه و آله ادعاء نبوّت ممکنه نمود بعد از
... و بر طبق ادعاء خود معجزه مصدقه داد و هر کس چنین باشد لازم است که صادق
و بر حق است زیرا که اظهار معجزه بر دست کاذب قبیح است پس محمد بن عبد الله
صلی الله علیه پیغمبر بر حق است زیرا که آن بزرگوار معجزات بسیار اظهار نمودند
که از جمله آنهاست معراج جسمانی چنانچه مرویست که آن بزرگوار بعد از
نماز عشا در حجر اسمعیل یا در خانهٔ ام هانی خوابیده بودند که ناگاه جبرئیل
نازل شده و براق آورده و آن بزرگوار را سوار کرده به بیت المقدس و
آسمانها برده و عجایب آسمانها را دیده و بعد از آن بالا رفته و سدرة
المنتهی و بمقام قاب قوسین او ادنی رسیده علوم بسیار بر ایشان
منکشف گشتند و در همان شب نزول فرمودند و در صبح آن روز خبر داد
اهل مکه را باین چیز که معلوم ایشان شده بود و ابو جهل و مانند آن
انکار کردند و از ستون و قندیل بیت المقدس و قافله شام و زمان

زمان ورود ایشان پرسیدند انجناب بیان فرمودند و تمام مطالب [illegible]
واقع شد و از جمله انها شق القمر است چنانکه در روایت است که در شب چهار
دهم ذی الحجه چهارده نفر از اصحاب عقبه در مقام اظهار معجزه از ان
جناب خواهش نمودند [illegible]
و بر گرداندن بصورت اول [illegible] پس ابو جماعت
گفتند که هرگاه که مسافرین با چاه از سفر بیایند و گواهی دهند معلوم
خواهد شد که از جانب خداست و الا سحر خواهد بود و چون آمدند سوال
نمودند گفتند [illegible] چنین دیدیم و از جمله انها قران است زیرا که انجناب
طلب معارضه فرمودند در آوردن یک سوره مثل ان و جمیع فصحای اعصار و بلغای
امصار عاجز شدند یا از غایت فصاحت و بلاغت ان و یا از عاجز
کردن خداوند ایشان را در مقام معارضه از آوردن بمثل یا بودن قران
از جنس کلام ایشان را در مقام معارضه و مانند این معجزات بسیار است
و اما دلیل نقلی پس استفاده میشود از آگاه کردن توراة داود آگاه و سفر پنجم
و از انجیل و از قران چنانچه فرمودند و ما محمد الا رسول قد خلت من قبله الرسل
یعنی نیست محمد صلعم مگر رسولیکه گذشته اند پیش از او رسولها و این اعتقاد
از جمله اصول دین است و منکر ان کافر و نجس است و مستحق خلود در جهنم است یا نقصیر
دویم آنست که فرستادن پیغمبر آخر الزمان مثل سایر پیغمبران که بعثت

پیغمبران که مبعوث شده اند بسوی بندگان از برای بیان کردن احکام
دین بر حسب و مثل ان واجب است بر خدا و نزد امامیان بوجوب عقلی چنانکه
[illegible] دلیل عقلی چنانکه مذکور شد و از قران نیز استفاده میشود
چنانچه [illegible] مبشرین و منذرین لئلا یکون للناس علی الله
حجة بعد الرسل و [illegible] این اعتقاد از جمله اصول مذهب است هر چند
از جهتی از اصول دین است و منکر این اعتقاد چون اشاعره از مذهب
جعفری و اثنی عشری بیرون است سیم آنست که پیغمبر باید که معصوم
باشد از جمیع گناهان و فراموشی در حال پیغمبری [illegible] و پیغمبر باید بسبب
کمال عقل و زیادی فطانت که مانع است از صادر شدن معصیت
و قبیح عمدا و سهوا زیرا که معصوم بودن لطف است و لطف بر خدا واجب است
با آنکه اختیار غیر معصوم بدون سبب ترجیح مرجوح بر راجح است و این
قبیح است چنانچه خداوند فرمود قوله لا ینال عهدی الظالمین یعنی
نمیرسد ریاست کرد انیده شده من بظالم که معصیت کار باشد و این
اعتقاد از جمله اصول مذهب است و منکر این اعتقاد چون سنیها از مذهب
جعفری بیرون است چهارم آنکه پیغمبر ما محمد بن عبد الله
خاتم النبیین است و آخر پیغمبران و دین او باقیست تا روز قیامت
قیامت زیرا که ان بزرگوار با وجود عصمت ادعای ختم نبوت

کرد و خداوند عالم نیز فرموده و ما کان محمد صلعم ابا احد من رجالکم ولکن رسول
الله وخاتم النبیین یعنی نیست محمد صلعم پدر هیچیک از مردان شما ولیکن
رسول خداست و آخر پیغمبران است و این اعتقاد از جمله اصول دین است
و منکر این اعتقاد از دین بیرون است [illegible] پنجم آنست که پیغمبر [illegible]
و بهتر از جمیع انبیا و مرسلین و افضل از ملائکه مقربین [illegible]
اذن شفاعت گناه [illegible] زیرا که آن بزرگوار
با وجود عصمت [illegible] مرتبه نموده خداوند عالم نیز فرموده اند
فبهدیهم اقتده [illegible] بطریقه تمام پیغمبران رفتار کن و نیز فرموده اند و لسوف
یعطیک ربک فترضی یعنی زود باشد که عطا کند بتو ای محمد صلعم خدای تو چندان
[illegible] تا آنکه راضی شوی و تفسیر شده در اخبار خواهش آن بزرگوار
بشفاعت و نیز فرموده اند لولاک لما خلقت الافلاک و این اعتقاد نیز
بحسب ظاهر از اصول مذهب است امامت بحسب معنی مشهوری عبارت
است از پیشوا بودن و رئیس بودن بشر معصوم منصوب منصوص اعلم از جانب
خدا و رسول خدا بر جمیع مکلفین در امر دنیا و دین و بحسب معنی تعریف
آنست که مکلف اعتقاد کند و بزبان اقرار کند که علی بن ابیطالب ع
یازده فرزند او که هر یک اعلم عصر خود بوده اند و بشر معصوم از جمیع گناهان
شد بعد از پیغمبر آخر الزمان امام برحق میباشند بر جمیع بندگان و جانشین

و جانشین بلا فصل پیغمبرند بحق بترتیب بنص خدا و خاتم پیغمبران و واجبست
بر جمیع مکلفین مودت و اطاعت ایشان در امر دنیا و دین و امام
اول علی بن ابیطالب امیر المؤمنین ع است و باقی [illegible] بترتیب و امام
دوازدهم امام محمد مهدی ع است که آخر امامان است و صاحب زمانست
در [illegible] غایب است [illegible] عالم را از کفر و ظلم پاک
خواهد نمود و از عدل [illegible] که این اصل [illegible]
اعتقاد است اول آنست که امامت مطلقه [illegible] فی الجمله [illegible]
نیابت خاصه از جانب خاتم النبیین بر جمیع [illegible] در امر دنیا و دین
از برای یکی از اهل دین جایز و ثابتست بدلیل عقلی و نقلی اما دلیل
عقلی پس بسبب آنست که نصب امام لطف است زیرا که معرفت طاعت
و تحصیل قابلیت از برای نعیم آخرت بدون آن حاصل نمیشود و لطف بر
خدا واجب و اجبست و خداوند عالم نیز واقع ساخته و دلیل نقلی قول
خداوند عالم است که فرموده اند انما انت منذر و لکل قوم هاد یعنی نیست
اینست جز این نیست که تو ای محمد صلعم بیم دهنده میباشی و از برای
هر گروهی راه نمای هست چنانچه در بعضی اخبار مذکور است هیچ وقت
زمین خالی از حجت نخواهد بود و این اعتقاد که اعتقاد بامامت
مطلقه عامه و خاصه فی الجمله است از جمله است از جمله اصول دین است

منکر این اعتقاد چون خوارج از دین خارج میباشند دوم آنست که اعتقاد
بکنند بعصمت امام باین معنی که امام باید معصوم باشد از جمیع گناهان چون
پیغمبر بدلیلیکه مذکور شد در عصمت پیغمبر و این اعتقاد از جمله اصول
مذهبست و منکر این اعتقاد چون سنیها از مذهب جعفری و اثنا عشری
بیرون است سیم آنست که اعتقاد بکنند بمنصوصیت امامت
باین معنی که امام باید نصب کرده خدا و رسول خدا باشند و بنص و بیان
صریح تعیین بشود زیرا که عصمت امام امریست باطنی مخفی و علم بان
بدون اظهار خدا و رسول خدا ممکن نیست چنانکه خداوند فرموده
اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر در حدیث نبوی تفسیر شده است بائمه معصومین
و نیز خداوند عالم فرموده وربک یخلق ما یشاء و یختار ما کان لهم الخیرة یعنی
خدای تو خلق میکند و اختیار میکند هر کس را که میخواهد از برای نبوت
و امامت و نیست از برای خلق اختیار کردن پیغمبر یا امام از برای
خودشان و این اعتقاد از جمله اصول مذهب است و منکر این اعتقاد
چون سنیها از مذهب جعفری بیرون است چهارم آنست که مکلف اعتقاد
بکند بوجوب اعلمیت امام باین معنی که امام باید اعلم و داناترین اهل عصر خود
باشد خصوصا در احکام دین زیرا که احتیاج بامام از جهة بیان احکام
بالتمام است و دفع اختلال نظام است و این از برای غیر اعلم ممکن نیست

ممکن نیست با آنکه ترجیح مرجوح قبیح است چنانچه خداوند عالم فرموده افمن
یهدی الی الحق احق ان یتبع امن لا یهدی الا ان یهدی یعنی آیا کسی که راه نمائی
میکند بسوی حق سزاوارتر است از برای متابعت او یا آنکه کسی
که راه نمائی نمیکند مگر آنکه دیگری او را راه نمائی کند و این اعتقاد نیز از جمله اصول
مذهب است و منکر این اعتقاد چون سنیها از مذهب جعفری و اثنا عشری بیرون است
پنجم آنست که اعتقاد کنند باثنا عشری بودن امام یعنی که امام دوازده
میباشند بتفصیلی که در منبر خود گویا مذکور شد زیرا که امیر المؤمنین ع و یک
از ائمه طاهرین معصوم و منصوب و منصوص و اعلم منحصر بخود بوده اند و غیر ایشان جاهل
و ظالم و غیر منصوب از جانب خدا و رسول بوده اند چنانچه از تتبع کتب شیعه
و سنی و تواریخ مستفاد میشود پس لازم است معتقد کردن بامامت ایشان نه غیر ایشان
تا آنکه قبیح و ترجیح مرجوح بر راجح لازم نیاید و آیه و اطیعوا الله و اخبارها که دلالت
شاهد این مقالست و همچنین است مانند آیه تطهیر و انفسنا و انفسکم و انما ولیکم
و حدیث شریف من کنت مولاه فعلی مولاه و امثال آن که در کتب شیعه و سنی مذکور است
پس قول مخالف قول زور است با آنکه هر یک ایشان صاحب معجزه مصدقه بوده اند
و طریق ایشان راه امن و امان بوده و طریق غیر ایشان محل اختلاف و خوف بوده است
فای الفریقین احق بالامن ان کنتم تعقلون و ایضا خداوند عالم در قرآن فرموده
قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی یعنی بگو ای محمد ص که سؤال نمیکنم از شما

از برای تبلیغ رسالت نمودی مگر دوستی خویشان و شکی نیست که اطاعت ایشان
از لازم محبت ایشان است و این اعتقاد نیز از جمله اصول مذهب است و منکر این اعتقاد
نیز از مذهب جعفری بیرون میباشند چون بعضی [illegible] که [illegible] حنفیه را امام
امام زین العابدین امام میدانند و [illegible] که زیدیه [illegible] امام محمد باقر را امام میدانند و
و [illegible] که امام جعفر صادق علیه السلام را امام میدانند و [illegible] آخر [illegible] جعفر صادق
[illegible] امام موسی کاظم علیه السلام میدانند و [illegible] موسی کاظم را آخر امامان میدانند
معاد [illegible] است از [illegible] ارواح [illegible] بسوی [illegible] از برای
حساب و ثواب و عقاب است و [illegible] تصدیق این است که مکلف اعتقاد و اقرار کند که خدا
خداوند عالم [illegible] جمیع بندگان را بعد از میرانیدن در قبر در بدن اصلی از برای سؤال
و سایر احوال و در عالم برزخ در بدن مثالی از برای جزا دادن بمقتضای اعمال و در
روز قیامت کبری و محشر در بدن اصلی و عنصری از برای حساب و ثواب و عقاب بعد از
میزان و گنهکاران و مانند ایشان چون جماعتی که از گناه ایشان عفو شده بشفاعت
و مثل آن چون حسنات مضاعفه باشد آن که باعث عفو از گناه ها است از پل صراط
که جسری است بر روی جهنم و از مو باریکتر و از شمشیر تیزتر است میگذرانند و باعراف یا
بهشت میبرد و بدکاران را که کافرند یا مانند ایشان اند بجهنم میبرد و بعضی از بدکاران را
که کافر نیستند چون تنها عقبه [illegible] از [illegible] ایشان از گناه ها یا بعفو از آن شفاعت
پیغمبر یا امام یا یکی از مؤمنان از جهنم بیرون می آورد و به بهشت یا اعراف می برد

[illegible]

[illegible]

با اعراف [illegible] پس باید دانست که در این اصل پنج اعتقاد است
اول اعتقاد کردن باینکه خداوند عالم بر میگرداند ارواح بندگان را
بعد از میرانیدن در قبر در بدن اصلی از برای سؤال و سایر احوال زیرا که اگر
سؤال قبر و مانند آن از احوال موافق غرض الهی است و خلاف آن
منافی غرض الهی است و منافی غرض قبیح است چنانکه در بعضی اخبار
مرویست که هر که اعتقاد بسؤال قبر نکند از ما نیست و این اعتقاد
از جمله اصول مذهب است و منکر این اعتقاد از شیعیان از مذ
هب جعفری بیرون است دوم آنست که مکلف اعتقاد کند
کند که روح بندگان بعد از سؤال قبر و فارغ شدن که ببدن اصلی
تعلق میگیرد همچنین تعلق میگیرد ببدن مثالی که مثل بدن اصلی
میباشند از برای غیر نبی و وصی و برزخ که عالمی است میان
[illegible] دنیا و آخرت از برای جزا دادن اعمال [illegible] مقتضا ۱۵۲
باینمعنی که صاحب آن عمل خیر تا جزای خیر میدهد و صاحب آن عمل
بد را جزای بد میدهند در عالم برزخ در بدن مثالی بدلیل عقلی که
گذشت و دلیل نقلی بسیار است چنانکه خداوند عالم فرموده و من
ورائهم برزخ الی یوم یبعثون یعنی پس از مردن ایشان برزخی
است که میان حال دنیا و آخرت است تا روزیکه در قیامت

مبعوث شوند و این اعتقاد از جملهٔ اصول مذهب است و منکر این اعتقاد از
مذهب بیرون است چون سنیها اگر قایلند که روح مؤمن بعد از مرگ تعلق
میگیرد بشکم آن مرغ سبز که در اطراف عرش الهی است و از امام ماثور
است که سبحان الله المؤمن اعز من ان یجعل روحه فی حوصلة الطیر
آنست که مکلف اعتقاد بکند که بحشر و قیامت که خداوند عالم روح
بندگان را بر میگرداند بسوی [illegible] میکند و صور [illegible] خلایق
باو میدهد و روح را [illegible] حساب و ثواب
و عقاب بعد از [illegible] ثابت است بدلیل عقلی و نقلی اما دلیل عقلی پس
آنست که رسانیدن نعمت آخرت و نجوان غرض الهیست از خلقت
و رسانیدن لذت روحانی و جسمانی باهم اکمل و ارجح است از روحانی
تنها مثلا و همچنین عذاب جسمانی و روحانی در مقام انتقام از ظالم چون
یزید و ابن زیاد و شمر و ترجیح مرجوح بدون سبب خارجی قبیح است
و ترجیح راجح لازم است و دلیل نقلی بسیار است علاوه بر اینکه از جمله
ضروریات دین و مذهب است و جمیع پیغمبران که تصدیق ایشان
لازم است اتفاق بر حقیقت آن کرده اند چنانکه خداوند عالم
در قرآن فرموده قال من یحی العظام و هی رمیم قل یحییها الذی
انشاها اول مرة یعنی گفت ابی بن خلف که کیست که زنده کند

اصفهانی

استخوانهائی را که پوسیده و ریزه ریزه شده باشد بگو تو ای محمد که زنده میکند آن
استخوانهای پوسیده و خورد شده را آن کسیکه بقدرت کامله خود آفرید
آنها را اول بار بعد از آنکه نبودند و از عدم بوجود آورده و این اعتقاد از جملهٔ اصول دین است
و منکر این اعتقاد کافر است و نجس است و بلاتقصیر مخلد در جهنم است چون حاضر کردن
[illegible] اعتقاد دارند
[illegible] حق است و ثابت
جهنم است از برای کفار [illegible] از موی باریک
تر و از شمشیر تیزتر است و کفار [illegible] در روز قیامت کبری در
جهنم می اندازند و بعذاب جسمانی نیز عذاب میکنند [illegible]
مثل اثناعشری را از جهنم بشفاعت پیغمبر یا امام یا یکی از مؤمنان [illegible] از
برای شفاعت کردن زیرا که انتقام کشیدن از ظالم بجهنم و مانند آن مقتضای عدالت است
و هرچه مقتضای عدلست لازم است چنانکه در قرآن در مواضع عدیده فرموده اند ان
الذین کفروا و ظلموا لم یکن الله لیغفر لهم و لا لیهدیهم طریقا الا طریق جهنم خالدین فیها ابدا
یعنی بدرستیکه آن کسانیکه کافر شده اند و ستم کرده اند هرگز خدا ایشان را نمی آمرزد
و راه نمائی نمیکند مگر براه جهنم در حالتیکه ایشان همیشه و دائم در جهنم خواهند بود و این اعتقاد
از جملهٔ اصول دین است و هرچند از جهتی از اصول مذهب است و منکر این اعتقاد از
جمله کافر است و نجس است و بلاتقصیر مخلد در آتش جهنم است چون جماعتی که منکر

شدن بنا دانیز اعذاب خدا در روز قیامت میدانستند پنجم آنست
که مکلّف اعتقاد بکنند که بهشت جسمانی نیز کرالان موجودست و نعمت
جسمانی که بچشم دیده میشود بقوّة ذائقه ادراک کرده میشود حقّ است و ثابت
است از برای کسانیکه اعتقاد صحیح داشته باشند یا مانند ایشان چون جما
عتی که از گناهان ایشان عفو شده باشد بشفاعت و مانند آن باشند
و اعراف که محلّ بلند [illegible] است و دوزخ [illegible]
جهنّم نباشند و قابلیت [illegible] نداشته باشند چون بچگان از حرام زادگان
زیرا که فائده [illegible] آخرت موافق غرض الهی است مقتضای عدالت است
چنانکه در قران فرموده اند وبشّر الذین آمنوا وعملوا الصالحات انّ لهم جنات
تجری من تحتها الانهار کلما رزقوا منها من ثمرة رزقا قالوا هذا الذی رزقنا
من قبل واتوا به متشابها ولهم فیها ازواج مطهّرة وهم فیها خالدون
یعنی بشارت بده ای محمّد مر آن کسانیرا که ایمان آورده اند و عمل شایسته
کرده اند چون نماز و روزه و زکوه و خمس و حج و مانند اینها باینکه از برای ایشان
است بهشتها که جاری میشود از زیر قصرهای اینها و درختهای آنها نهرها
از شیر و آب و عسل هر زمانیکه روزی داده شوند ایشان از میوه های بهشت
خواهند گفت اینست مثل آن نعمتی که روزی داده شده ایم پیش از این
در دنیا یا در آخرت و داده شوند ایشان آن روزیها در حالتیکه [illegible]

نعمتها مانند و مناسب همدیگر باشند و از برای ایشان است در آن بهشتها زنها
رعنائیکه پاکند از عیبها و ایشان در آن بهشتها همیشه هستند و نعمت ایشان
زایل و منقطع نمیشود و این اعتقاد نیز از جمله اصول دینست و منکر ش
از جمله کافرانست و نجس است و بالتقصیر مخلّد در آتش جهنم است چون
جماعتی از حکما و فاسقین [illegible] مقدّمات [illegible] شعر [illegible] مقدّمات نماز است
پنج [illegible] است و مکان [illegible] فصول [illegible] مقارنات
نماز دوازده چیز است اوّل نیت [illegible] دوم تکبیرة الاحرام سیّم قرائت است
چهارم قیام متصل برکوع پنجم رکوع است ششم ذکر رکوع هفتم قیام
بعد از رکوع هشتم سجود است نهم ذکر سجود است دهم قعود و نشستن
میان دو سجده است باین طریق که سر از سجود بردارد و بنشیند و ذکر
اوّل یازدهم تشهد است دوازدهم سلام است فصل در بیان شکّ اجزاء
نماز بدانکه بعد از گذشتن اجزاء و داخل در اجزاء دیگر شده باشد اعتمادی
بان شکّ جزو اول نیست کلا از نیت گرفته تا سلام و امّا اگر از محل آن
نگذشته باشد میباید بعمل بیاورد البتّه آن جزو را و امّا شکّیکه [illegible] است
تعلق میگیرد به رکعتهای نماز پس پانزده قسم است پنج قسم آنها باعث باطل
شدن نماز نمیشوند و پنج قسم [illegible] باعث باطل شدن نماز نمیشوند و سبب
تلافی میشوند امّا این پنج قسم که باعث باطل شدن نماز میشود پس اوّل شک

در نماز دو رکعتی است چون شک در نماز صبح و ... در نماز سفر و در دو رکعتی [illegible]

دوم شک کردن در نماز سه رکعتی است چون نماز مغرب ... شک کند در میان [illegible]

و بیشتر در نماز چهار رکعتی ... چهارم ... در میان ... و [illegible]

[illegible] است ... شک کردن در جمیع عددهای رکعت است یعنی که

نداند که ... چند رکعت ... آورده ... و در این صورت ... اگر [illegible]

[illegible]

نماز [illegible] میان یک و دو

[illegible] چون شک ... میان رکوع پنجم و ششم ... و در این صورت نماز باطل می‌شود و اما

[illegible] باطل ... نماز ... نماز احتیاط ... پس از آن

[illegible] در نماز چهار رکعتی یعنی میان دو و سه بعد از اکمال سجدتین ... طریق

[illegible] از سجده دوم ... و در این صورت بنا ... می‌گذارد و نماز را تمام

می‌کند و بعد از سلام یک رکعت ایستاده یا دو رکعت نشسته بجای می‌آورد و ... چنین

[illegible] نیت کند ... یک رکعت نماز احتیاط ایستاده ... دو رکعت نشسته

می‌کنم از جهت خلل ... واقع در نماز ظهر یا عصر ... ادا یا قضا واجب قربة

الی الله و بعد از این الله اکبر بگوید و بعد از این حمد را بخواند ... و آن نماز را

تمام کند ... شک کند میان ... و چهار خواه پیش از اکمال سجدتین

باشد و خواه بعد از اکمال سجدتین و در این صورت بنا را بر چهار [illegible]

[illegible]

هر که خواهد که کاری بکند نیک ... مطلع ... حضرت

امیر المؤمنین ... یکبار الحمد ... قل هو الله احد ... صلوات [illegible]

نیت کند ... نقطه باشد ... اول ... بزرگ [illegible]

کوچک ... از ... نیز کوچک ... طرح کند ... باقی [illegible]

کند ... نوشته طرح و باقی ... نگاه دارد و آن مشتمل است ... باب ... اگر کسی سؤال

کند که در عمر خود ... ۲۲ طرح کند اگر ... اگر کسی

سؤال کند که ... بچه ... طرح کند اگر یک بماند از قبیل ... و اگر ۲ بماند [illegible]

زنان و اگر ۳ بماند از قبیل سفر و اگر ۴ بماند از ... اگر کسی سؤال کند که [illegible]

[illegible] است ... رمل زند و ۳ طرح کند اگر یکی بماند ... است

واگر ۱ بماند از بستن نیست و اگر ۳ بماند از بستن است [illegible] اگر کسی سؤال کند که فلان پانچ
باغ رماست است یا نه رمل بزند ۴ ۴ طرح کند اگر یکی بماند [illegible] باشد و اگر ۲ بماند نحوست
باشد و اگر ۳ بماند در ظاهر دوست و در باطن دشمن باشد و اگر چهار بماند نه دوست باشد و نه
دشمن اگر کسی سؤال کند که چیز گم شده است بکدام طرف برده اند رمل بزند ۴ ۴ طرح کند
اگر یکی بماند بجانب مشرق باشد و اگر ۲ بماند بجانب مغرب باشد و اگر ۳ بماند بجانب شمال باشد
و ۴ بماند قبله باشد اگر کسی سؤال کند که این چیز برده یا گم شده بدست آید یا نه رمل بزند ۳ ۳
طرح کند اگر یکی بماند بدست آید و اگر ۲ بماند بدست نیاید اگر کسی سؤال کند که درین کار
که من نیست کرده ام خیر است یا شر رمل بزند ۳ ۳ طرح کند اگر یکی بماند خیر است
و اگر ۲ بماند میانه بود و اگر ۳ بماند خیر نبود اگر کسی سؤال کند که این زن مستوره است یا نه رمل
بزند ۳ ۳ طرح کند اگر یکی بماند مستوره بود و اگر ۲ بماند مستوره نبود و اگر ۳ بماند [illegible]
اگر کسی سؤال کند که این بیمار صحت میابد یا نه رمل بزند ۳ ۳ طرح کند اگر یکی بماند
بیماری او دراز کشد و اگر ۲ بماند صحت یابد و اگر ۳ بماند بهمان بیماری بمیرد اگر

اگر کسی سؤال کند که این سفر [illegible] تمام رفت یا نه رمل بزند ۴ ۴ طرح کند اگر یکی بماند [illegible]
رفت و اگر ۲ بماند [illegible] رفت اگر کسی سؤال کند که او را سفر مبارک بود یا نه رمل بزند
و ۳ ۳ طرح کند اگر یکی بماند مبارک بود و اگر ۲ بماند در زحمت بود اگر ۳ بماند پشیمان
شود اگر کسی سؤال کند که درین سال امن بود یا نه رمل بزند ۴ ۴ طرح کند اگر یکی بماند امن
باشد و اگر ۲ بماند پر خطر باشد اگر کسی سؤال کند که این غایب که در سفر است زود باز
آید یا نه رمل بزند ۳ ۳ طرح کند اگر یکی بماند زود باز آید و اگر ۲ بماند دیر آید و اگر ۳ بماند باز
نیاید اگر کسی سؤال کند که این زن حامله پسر زاید یا دختر رمل بزند ۳ ۳ طرح
کند اگر یکی بماند پسر زاید و اگر ۲ بماند دختر زاید و اگر ۳ بماند ایضا پسر زاید اگر کسی سؤال
کند این بیمار را رنج از چه بود رمل بزند و [illegible] طرح کند و اگر ۳ بماند [illegible] رنگ
بود و اگر ۴ بماند درد بالا بود و اگر ۵ بماند [illegible] اگر کسی سؤال کند
که این چه چیز است من در دست دارم بچه رنگ میباشد رمل بزند ۵ ۵

طرح کند اگر یکی باید سیاه رنگ و اگر ۲ باید آمیخته رنگ اگر کسی سؤال کند که انبازی
که با فلان شرکت دارم مرا منفعت باشد یا نه رمل بزند ۲۲ طرح کند اگر
یکی باید منفعت باشد و اگر ۲ باید منفعت نباشد و اگر کسی سؤال کند که روی
فلان مرا خواهم دید یا نه رمل بزند و ۲۲ طرح کند و اگر یکی باید خواهد دید و اگر ۲ باید
نخواهد دید. اگر کسی سؤال کند که درین کار خیر باشد یا نه رمل بزند ۲۲ طرح کند و اگر
یکی باید خیر باشد و اگر ۲ باید خیر نباشد. اگر کسی سؤال کند که میان مرد و زن کدام را مرگ
زودتر رسد رمل بزند ۲۲ طرح کند اگر یکی باید مرد را زودتر مرگ رسد و اگر ۲ باید زن را مرگ
زودتر رسد. اگر کسی سؤال کند که میان ۲ کس دشمنی افتد یا نه رمل بزند و ۲۲ طرح کند
اگر یکی باید صلح و اگر ۲ باید جنگ و اگر چهار باید خصومت درازی باشد. اگر کسی سؤال کند
که فلان نعمتی که من دارم چنان شود یا نه رمل بزند و ۲۲ طرح کند اگر یکی باید میسر شود
و اگر ۲ باید میسر نشود. فی غرة الشهور این از قول رسول خدا صلعم [illegible]